

یادداشت سردبیر

به نام خداوند پاییز شاد

سلام به روی ماهت! به تو که کتاب می‌خوانی و چیزهای خوب یاد می‌گیری.
پا شو که می‌خواهیم برویم گردش! کجا؟ سر همین کوچه، تهِ خیابان بغلی یا چند کوچه و خیابان آن‌طرف‌تر. برای چی؟ سفر به دنیاهای تازه‌ی دوست‌داشتنی. درست حدس زدی: کتابخانه! پس دست مامان، بابا یا یکی از بزرگ‌ترها را بگیر و راه بیفت. وقتی رسیدی، یک کتاب بردار، بازش کن، روی بالَش بنشین و کمربندت را محکم ببند تا به سرزمینی قشنگ پرواز کنی. حالا که می‌خواهی آماده شوی، لباس‌هایت را خودت می‌پوشی؟
عالی شد! تو قهرمانِ بندها و زیپ‌ها و دکمه‌ها هستی!
راستی! یک گردش نزدیک‌تر هم داریم، توی همین مجلّه:
این بار با دخترخانمی آشنا می‌شوی که مامانِ بابایش است! چند حیوان بامزه یک داستانِ خنده‌دار می‌خوانند و قاه‌قاه‌قاه می‌روند توی کتاب، با ماشینِ بچّه‌های ایران به چادرعشایر می‌روی، شاهنامه‌بازی می‌کنی، قورباغه‌ی پرنده درست می‌کنی...
آخ! تو هم می‌شنوی؟ صدای هوهوی بادی است که از حروف الفبا خوشش می‌آید.
پس دستت را به من بده تا سوار بر همین باد توی رشد کودک بگردیم!

دوست تو: سردبیر



تصویرگر: منیره کاشانی